

روشنگری سرگیجه‌وار

رضا نگارستانی | آری سرازشرامین اعلایی



تلسکوپ فضایی جیمز وب (که به گاهی به اختصار JWST خوانده می‌شود) یک تلسکوپ مادون قرمز (فرو سرخ) بزرگ با یک آینه‌ی اصلی 6.5 متری است. JWST برترین رصدخانه‌ی دهه‌ی آینده خواهد بود که به هزاران ستاره‌شناس در سراسر جهان خدمات [این تلسکوپ] هر مرحله از تاریخ کیهان ما را مورد مطالعه قرار می‌دهد، از اولین درخشش‌های فروزان پس از انفجار بزرگ، تا شکل‌گیری منظومه‌های خورشیدی که قادر به حمایت از حیات در سیاراتی مانند زمین هستند، و تا تکامل منظومه‌ی شمسی خودمان. [1]

حکایتی الکترومغناطیسی برای روشنگری: از نظرگاهی جهانشمول، نور یک عملگر پیونددهنده است که اطلاعات را به روش تشعشع الکترومغناطیسی میان میدان‌های زمانی-مکانی مختلف منتقل می‌کند. به عبارت دیگر، گستره‌ی جهانی نور یا تشعشعات الکترومغناطیسی شبکه‌ای از ارتباطات را میان مناطق ناهمگون فضا-زمان یا میدان‌های موضعی -اطلاعات می‌سازد. به این معنا، فهم ماهیت جهانشمول نور، گستره‌ی جهانی همدستی‌ها میان مناطق مختلف مکانی زمانی را فاش می‌سازد و با این کار، گستره‌ی مغاکِ مدرن به عنوان یک شبکه‌ی انفورماتیک-ابژه‌وار [2] را روشن می‌کند. به بیان دیگر، گستره‌ی کیهانی نور، بیان‌کننده‌ی انتقال‌های جهانی-موضعی ابژه‌ها، از افق جهانی به افق موضعی و بالعکس است. تا آنجایی که نور میدان‌های موضعی سنجش‌ناپذیر [3] اطلاعات را به یکدیگر متصل می‌کند، گستره‌ی

جهانی‌اش در نسبت با گستره‌های موضعی آن همیشه غیرناچیز[4] است. بیان شهودی این غیرناچیز بودن[5]، [همچون] پیچش یک نوار موبیوس است، یعنی دسته‌ای از قسمت‌های خط یا الیاف موضعی حول یک دایره. فرافکندن جهانشمول این بخش‌های موضعی، نه یک نوار موبیوس - که دسته‌ای پیچ خورده از الیاف موضعی است - بلکه بخشی از یک استوانه را می‌سازد. ناچیز بودن ذاتی در گستره‌ی جهانشمول نور، به این معنی است که هر میدان موضعی اطلاعات یا افق منطقه‌ای در این شبکه، به یک معنا، نسبت به گستره‌ی جهانشمول نور به عنوان شبکه‌ای از -همدستی‌ها میان مواد ناشناس، یا کوراست یا نزدیک‌بین. (یعنی الیاف موضعی سنجش‌ناپذیر، مناطق مختلف فضا - زمان، ابژه‌ها و میدان‌های متضاد اطلاعات)

اگر بخواهیم گستره‌ی این نورافکنی را به عنوان حکایتی برای روشنگری مجدد در نظر بگیریم، آن وقت چه نوع ناظریا نقطه نظر موضعی را می‌توان سوژه‌ی راستین این پروژه‌ی بازسازی شده‌ی روشنگری قلمداد کرد؟ آیا [این همان] ناظری نیست که مجموع نقطه نظرهایش به عنوان یک کل حاضرآماده ارائه شده؟ با امعان نظر باینکه این یک چارچوب متحرک مرجع است، به اصطلاح همچون یک کرجی ساخته شده از الوار، که با اتصال غیرناچیز مناطق موضعی به معنای فوق‌الذکر، کل نقطه نظر او را می‌سازد. چنین ناظر متحرک پساکوپرنیکی یا سوژه‌ی پساوشنگری، هرگز در مواجهه‌ای تن به تن - یک مواجهه‌ی پدیدارشناختی - در میان چارچوب مرجع فعلی‌اش و چارچوب بعدی، و میان خودش و جهان قرار نمی‌گیرد. در این الگوی جدید، نه کلیت نظرگاه ارائه شده و نه کلیت جهان، داده شده نیست. نقطه نظر موضعی - سوژه - به این معنا، پیچیدن جهان در خود است، و جهان برساختی غیرناچیز از منظر موضعی است که بیش از آنکه چارچوبی ساکن باشد، به منزله‌ی چارچوبی متحرک است. اینجا هم، غیرناچیز بودن به این معناست که جهان با خصیصه‌های موضعی خودش که برساخته‌ای از نقطه نظرهای موضعی است، مطابقت ندارد، و مهمتر از آن، تنها در مقیاس جهانی است که جهان قادر است به مسیریابی یک چارچوب مرجع موضعی تبدیل شود - [یعنی] حرکتی دیالکتیکی میان اینجا و آنجا، بالا و پایین، پس و پیش، فراز و فرود، کانونی‌شدن و پراکندگی، هم‌زمانی و درزمانی. ما چنین منظر ژرفی را تلسکوپ می‌نامیم، اصطلاحی مناسب برای جهان و سوژه‌ای که ناتمام است.

یک سرگیجه‌ی ابژه‌انگیخته[6] که دانش‌اش خوانند: اگر گستره‌ی جهانشمول نور، گستره‌ی مگاک به عنوان شبکه‌ای از نظرگاه‌ها به اضافه‌ی ابژه‌ها را روشن می‌کند و اگر نور در گستره‌ی جهانی‌اش نزد نظرگاه‌های موضعی نامرئی است، [پس] برای خیره شدن دوباره به مگاک ابتدا باید گستره‌ی جهانشمول نور را، به عنوان چیزی که مگاک را روشن می‌کند، بازسازی کرد. بر این اساس، روشنگری را باید به عنوان پاسخی به مسئله‌ی روشن کردن مگاک بودن[7] کیهان، و تمرکز بر شبکه‌ی انفورماتیک-ابژه‌وارش از طریق عاملیت عقل پنداشت که از منظر باثبات سوپژکتیو نشأت نمی‌گیرد، بلکه در جهت نوری عمومی طی طریق می‌کند. [در این میان] عمارت دانش متعهد به جاه‌طلبی‌های روشنگری هم می‌تواند به عنوان سیستمی برای توسعه‌ی نظرگاه‌های بهینه دیده شود، سیستمی با جهت‌گیری کیهانی به منظور دریافت اطلاعات از میدان‌های مختلف [و انتقال آن] به یک میدان دسترس‌پذیر جهانی. [درواقع] از طریق این سیستم است که اطلاعات از جریان‌های موضعی ناهمگون به دست می‌آید و متعاقباً سنتز و سازماندهی می‌گردد. به عبارت دیگر، تا آنجا که به روشنگری مربوط می‌شود، ظرفیت تولیدکننده‌ی دانش در قابلیت آن برای بازسازی گستره‌ی جهانشمول نورافکنی از طریق رها کردن نظرگاه‌های مختلف به روی ابژه است، تا این چنین همه‌ی نظرگاه‌های موضعی در قالب یک نظرگاه جهانی [با همدیگر] مخلوط و متحد شوند، [باید یادآور شد که] در این وضعیت نور همچون یک عملگر پیونددهنده است.

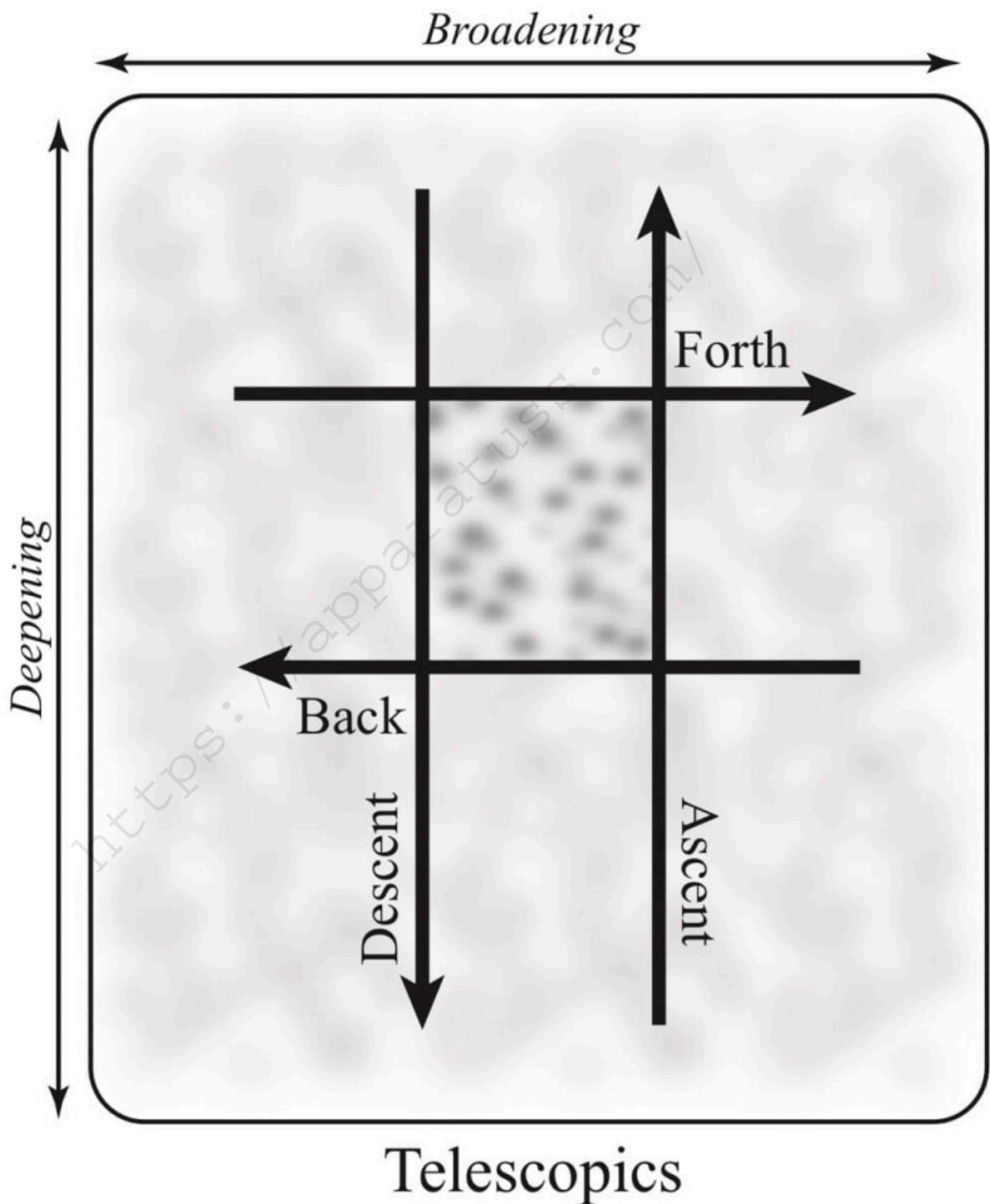
پس دانش با تدارک دیدن شبکه‌ی جهانشمول روشن‌سازی خودش از طریق تحریک کردن ابژه با حداکثر نظرگاه‌ها از تمام زوایای ممکن، به یک استراتژی جهانی برای در آغوش کشیدن مغاک، یعنی شبکه‌ی انفورماتیک-ابژه‌واری تبدیل می‌شود که درونماندگار گستره‌ی جهانی نور است. جایی که در آنجا سوژه‌ها یا نظرگاه‌ها همان مواضع استعلایی برساننده هستند و از همین جاست که مغاک، در فرایند مدام سقوط، به خود خیره می‌شود. با این حال، از آنجایی که در آغوش کشیدن مغاک همان ایده‌ی نزول سیستماتیک به آن است، [پس] دانش را می‌توان به‌عنوان تمهیدی جهانشمول برای خیره شدن به عقب، یا به‌طور دقیق‌تر، فرود سیستماتیک در مغاک درک کرد. اگر معنایی برای عبارت روح جهان وجود داشته باشد، این واقعیت است که سوژه‌ها نقطه‌نظرهای متحرک یا عدسی‌های تلسکوپی هستند که از طریق آن‌ها جهان ناقص در خود خودآگاهی می‌پرورد. یک فرود سیستماتیک در بردارنده‌ی استراتژی‌های جهانی-موضعی برای حرکت به پس و پیش، و بالا و پایین رفتن در میان پرتگاه‌های سرگیجه‌وار مختلف مغاک است. با این حال، مهم است تصدیق کنیم که چنین نگاه خیره یا فرود / مسیریابی سیستماتیک صرفاً با ابژه و افق مغاکی همدستی با ابژه‌های دیگر مشروط می‌شود.

نظرگاه‌ها تلاطمات خالص-همخوان با ابژه- [8] بر روی ابژه‌ها هستند؛ [9] بر اساس تعریف امروزین دانش، نگاه خیره یا فرود آمدن در مغاک انفورماتیک-ابژه‌وار، از نظرگاه‌های سیستماتیک و بهینه برای نزدیک شدن به ابژه و دستیابی به لایه‌ها، مرزها، سطوح پیوستگی پرتگاه‌های مغاک تشکیل شده است. نظرگاه‌ها یا طرح‌های مسیریابی دانش مدرن-مشروط به دیالکتیک عمق و کرانه‌های جغرافیایی شبکه‌ی انفورماتیک-ابژه‌وار را می‌توان به‌طور مؤثر با تجهیزات فراز و فرودی که برای راهبری ابژه‌ها، از پرتگاه تا مغاک، و بالعکس طراحی شده‌اند، مقایسه کرد. نظرگاه‌ها به‌طور شماتیک بر اساس توانایی و هدفشان در نزدیک شدن به جنبه‌هایی خاص از شبکه‌ی جهانشمول ابژه‌ها یا به‌منظور انجام وظایف مسیریابی خاص، طبقه‌بندی می‌شوند: نظرگاه‌هایی وجود دارند که هدف صرفشان دسترسی به ابژه‌ها از طریق مرزها و مدارهای مختلف (طناب‌ها و تسمه‌دنده‌ها) است، و با چسبیدن به ابژه‌هایی خاص، کل شبکه‌ی مغاکی را به واسطه‌ی گره‌های زمانی (لنگرها) مسیریابی می‌کنند، و از یک ابژه یا زمینه‌ی ناهمگون اطلاعات به دیگری حرکت می‌کنند، و درجات یا پیوستارهای متفاوت مغاک (فرودها و فرازها)، و فرم‌های متفاوت کنترل، حفاظت و ابزارهای مهار را رصد می‌کنند تا به دنبال راه‌های متفاوت دسترسی به ابژه‌ها باشند و یک مسیریابی جهانی و پایدار را در شبکه‌ی انفورماتیک-ابژه‌وار تضمین کنند. [10]

به‌منظور بازسازی گستره‌ی جهانشمول روشنی‌بخشی و روشن‌ساختن شبکه‌ی انفورماتیک-ابژه‌واری که در نسبت با مفهوم ناچیزی یا پارادایم قدیمی سوژه‌ی موضعی، نامرئی هستند، دانش به‌طور پیوسته در تلاش است تا نظرگاه‌های غیرناچیز و بهینه، طرح‌های مسیریابی چندظرفیتی یا نقطه‌نظرهای ذهنی سازنده را توسعه و ترکیب نماید. فهم مدرن از دانش به جای نزدیک شدن به ابژه به واسطه‌ی طیف محدودی از نظرگاه‌های موضعی، نظرگاه‌هایی ترکیبی اتخاذ می‌کند که می‌توانند به‌واسطه‌ی مدارهای مختلف و در بافتارهای موضعی و چارچوب‌های وجه‌نما به ابژه نزدیک شوند، و به‌طور هم‌زمان امر میکروسکوپی (ناشی از تفاوت‌های درونی)، امر ماکروسکوپی (انتگرال بر حسب شار اساسی نامتغیر)، امر پاناسکوپی (یکپارچه یا تلفیقی از تفاوت و یکپارچگی) و تصاویر هم‌زمانی و در زمانی ابژه را در هم ادغام کنند. جاه‌طلبی دانش مدرن برای توسعه‌ی نظرگاه‌های ترکیبی و طرح‌های مسیریابی چندظرفیتی را باید در چارچوب بازشناسی دانش مدرن از روشنگری به مثابه مدلی جهانشمول از نور درک کرد که در آن نور دیگر از چشم صادر نمی‌شود، بلکه بر حسب یک خط سیر انفورماتیک-ابژه‌وار ژنریک [عمومی] طی طریق می‌کند. به عبارت دیگر، دانش

مدرن، نظرگاه‌ها و طرح‌های مسیریابی خود را با هم‌زمان‌سازی پیوسته‌ی آن‌ها با طرح‌واره‌های غیرناچیز ابژه‌وار شبکه، توسعه و بهینه می‌کند. به یک معنا، پرتگاه‌های سرگیجه‌وار مغاک انفورماتیک-ابژه‌وار، شیوه‌ها و روش‌های فرود را دیکته می‌کنند. این ابژه‌ای است که در شالوده‌ی تلاطماتی قرار دارد که دانش را به سرگیجه می‌اندازد و جاه‌طلبی روشنگری را بیشتر در مغاک فرو می‌برند، مغاک‌ی که در فرآیند کامل کردن خودش برای فهم‌پذیر ساختن خودش قرار دارد.

نظرگاهی که به گستره‌ی جهانی نور خو گرفته است: نظرگاه ترکیبی یا یک طرح نظرگاه / مسیریابی هم‌زمان با طرح‌واره‌های غیرناچیز شبکه‌ی انفورماتیک-ابژه‌وار همان ایده‌ی منظر تلسکوپی است. در مقام یک منظر شرطی و منطبق با پرتگاه‌های سرگیجه‌وار مغاک، منظر تلسکوپی (خواه همچون یک اسلوب تجسم ابژه در فرهنگ، ترجمه یا نجوم) یک نظرگاه ترکیبی به همراه جهت‌یابی است. این نظرگاهی چندوجهی است که منظرهای میکروسکوپی و ماکروسکوپی ابژه را درون چارچوب پانسکوپی جهانی می‌تند، [و] در نتیجه جلوی تبدیل شدن برخورد ما با ابژه‌ها به یک اورجی هوسبازانه با همان‌ها [ابژه‌ها] - که در آن یک مشت کنج‌کاوی‌های بورژوایی با متافیزیک سیرک‌طور ابژه‌ها عین می‌شود- را می‌گیرد. بر این اساس، منظر تلسکوپی در تفکیک و ادغام میانجی‌گری می‌کند / مداخله می‌کند؛ [چنان‌چه] از یک سو، نمایه‌سازی تفاوت در برابر پس‌زمینه‌ای نامتغیر و از سوی دیگر، پس‌زمینه‌ی جهانی تغییرناپذیری در زیر مصادیق تفاوت را به پیش‌زمینه می‌آورد. علاوه بر این، منظر تلسکوپی اساساً یک منظر شبکه‌گرا است که به موجب آن می‌توان انقباض موضعی و گسترش جهانی (انبساط) را درون شبکه‌ای ارتباطی از مکاتبات و دیالکتیک جهانی-موضعی گنجانند، آنجا که جهت‌یابی‌های جزیی در حین انتقال از یک قطب به قطبی دیگر منحل می‌شوند. اگر یک چیز وجود داشته باشد که روشنگری مجدد بیش از همه از آن متنفر است، دوقطبیت در ترتیب سوژه-ابژه، جهان و بیننده است. در واقع منظر تلسکوپی [تا این حد] یک نظرگاه هم‌زمان با طرح‌واره‌ی کیهان‌شناختی یک عالم در حال انبساط با مصادیق موضعی پیچیده‌سازی و انقباض است. منظر تلسکوپی را باید به‌عنوان یک نظرگاه فرامنطقه‌ای و فرا وجهی در نظر گرفت که قادر به بررسی حوزه‌ی نفوذ کامل پیشوند فرا (ورا، ترا) است. از امر ذره‌ای تا امر کهکشانی، اختری [ستاره‌وار]، شیمیایی، نجومی و قلمروهای امر زیست‌شناختی و اجتماعی، منظر تلسکوپی در حال عبور و مرور پیوسته میان تلاطمات جهانی-موضعی مختلف سوژه و ابژه، طبیعت و فرهنگ، تفاوت و تمامیت و جهانی‌بودن و منطقه‌ای بودن است. از همین رو است که ریاضی‌دان کلمبیایی، فرناندو زالامئا، [امر] تلسکوپی را با فرامدرنیسم مرتبط می‌داند، رویکردی فرامنطقه‌ای و فراوجهی به فرهنگ و طبیعت که از نظر ریخت‌شناسی چندجوره‌های فرهنگی و فضاهای معرفتی مختلف همچون نظرگاه‌های میکروسکوپی و دیفرانسیلی پست‌مدرنیسم و همچنین منظرهای پانسکوپی و یکپارچه‌ی مدرنیسم را به یکدیگر می‌چسباند.



شکل 1: منظر تلسکوپي شبکه‌ی انفورماتیک-ابژه‌وار را با به هم بستن مسیریابی رفت و برگشتی که گستره را در امتداد یک افق یکپارچه با مسیریابی فراز و فرود گسترش می‌دهد. به گودی دیاکرونیک آن عمق می‌بخشد، به کانون توجه می‌آورد.

از ابژه به ابژه، یا داستان تلسکوپ از نظرگاه مغاک: به عنوان یک نظرگاه ترکیبی که توسط انتقال‌های جهانی-موضعی

سوژه-ابژه یا پرتگاه‌های مغاک انفورماتیک-ابژه‌وار مشروط‌شده، منظر تلسکوپی را باید همچون وجهی از رویکرد محوری برای تمام چشم‌انداز گزارش مدرن از دانش در نظر گرفت. در حقیقت ما می‌توانیم از یک طرح اولیه از منظر تلسکوپی حتی پیش از معرفی اولین تلسکوپ‌های مدرن سخن بگوییم - یک طرح، آرزوی جاه‌طلبانه، یک ایده‌آل برای ذهنیت در راه که در رویکردهای جهان‌شمول اسکولاستیک‌هایون وسطی و پیشروان علم اُپتیک شکل گرفته است. از این نظر است که ظرفیت همخوان با ابژه‌ی منظر تلسکوپی را باید به‌عنوان محرک موجود در پشت برخی از مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین فرآیندهای فن‌آورانه و بارقه‌های مهندسی که منجر به توسعه‌ی تلسکوپ‌ها و رصدخانه‌های مدرن می‌شود، در نظر آورد. تا آنجا که به داستان تلسکوپ مدرن مربوط می‌شود، انتقال‌های جهانی-موضعی ابژه که پرتگاه‌های مغاک را به‌عنوان ابژه‌ی حقیقی وضعیت روشنگری شکل می‌دهد و یک رویکرد را دیکته می‌کند، راهی برای دیدن و طرحی برای پیمایش ابژه‌ها است. مشروط به رابطه‌ی سوژه-ابژه‌ی غیردوقطبی، این رویکرد به یک ایده‌ی مرکزی در سیستم دانش تبدیل می‌شود که به نوبه‌ی خود تجسم خویشتن خود را به ابژه‌ای برای تسهیل فرود سیستماتیک در مغاک تبدیل و مهیا می‌کند. سوژه با نگاه به گذشته به یک ابژه تبدیل می‌شود، به مجموعه‌ای از ادعاهای عینی غیرشخصی در حال بازبینی، و برای همیشه به درون شبکه‌ی ارتباطات جدیدی که آن را ساخته فرو می‌رود. پس از نظرگاهی گمانه‌ای در سیستم دانش مدرن، می‌توان گفت که تلسکوپ صورت خارجی غیرناچیز مغاکی است که به خودش خیره شده. در وهله‌ی آخر [باید اشاره کرد که] تلسکوپ صرفاً یک ابژه‌ی قابل استفاده است که طرح اصلی آن را باید در شبکه‌ی جهانی ابژه‌ها - یعنی ساختارهای غیرناچیز حوزه‌ی مرجع یا منظر سوژه - و تأثیر بسیار عمیق آن بر روی دانش، زندگی، فرهنگ، فن‌آوری و مهندسی از طریق یک گستره‌ی جهانی نور که بلافاصله در نظرگاه‌های موضعی ارائه نمی‌شود، یافت.

Telescopic

Back and Forth Adjunction (broadening scope)	Ascent and Descent Adjunctio (deepening scope)
Panscopic	Microscopic / Macroscopic
Dialectic of Differentiation and Integration	Dialectic of Generality and Vagueness
Dialectic of Borders and Edges	Dialectic of Surface and Depth
Ramification of the Local and Concentration of the Global	Embedding of the Global in the Local and Immersion of the Local into the Global
Synchronization	Diachronization
Spatial Navigation	Chronic Navigation

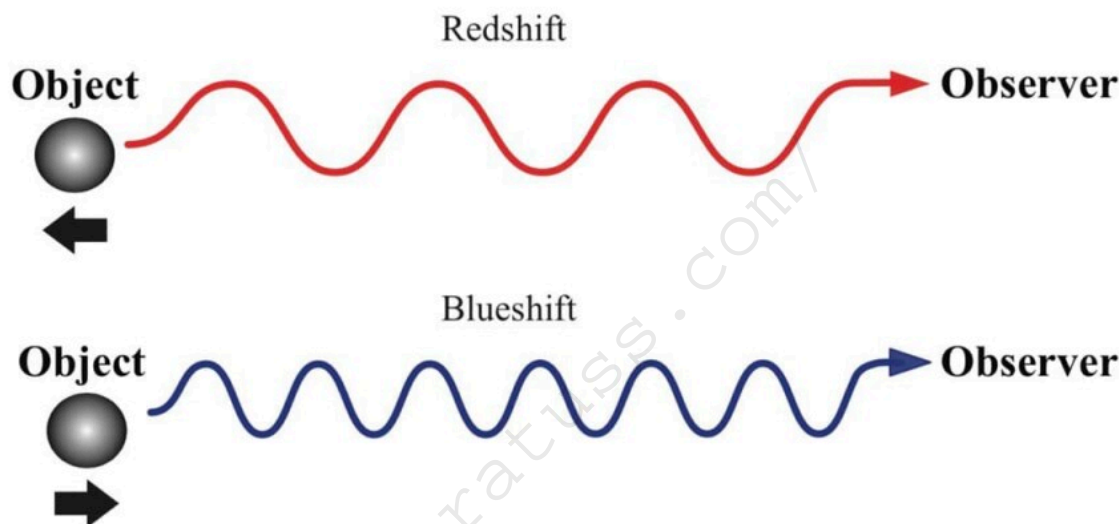
جدول 1: تلسکوپ‌ها شبکه‌ی انفورماتیک-ابژه‌وار را در امتداد دو استراتژی مسیریابی هدایت می‌کنند. فرازو فرود، پس و پیش.

فرود تلسکوپی، اودیسه‌ی فضایی: بلندهمتی منظر تلسکوپی در توسعه‌ی یک رویکرد جهان‌روا و بلندنظرانه به انتقال‌های جهانی-موضعی ابژه - که توسط گستره‌ی جهان‌شمول نور برجسته شده - کاملاً در ظهور تلسکوپ‌های فضایی فاش می‌شود. سرگیجه‌ی ابژه‌انگیخته‌ی روشنگری به نظرگاه‌های همیشه‌پیچیده و مطابق با پرتگاه‌های

بی ثبات مگاک انفورماتیک-ابژه وار ختم نمی‌گردد، بلکه با ریشه برکندن از افق موضعی غالب-گره‌ی زمینی-که گستره‌ی مختلف نظرگاه‌ها را تنظیم و مخدوش می‌کند، شروع می‌شود. پرتاب تلسکوپ‌ها به مدار را باید به عنوان تلاشی سیستماتیک برای توسعه‌ی نظرگاه‌ها و طرح‌واره‌های یک منظر جدید تلقی کرد. منظری که نه تنها از محدودیت‌های سیاره‌ای رها شده که حتی قادر است به پاییدن گهواره‌ی زمینی حیات خودش به عنوان یک ابژه در درون شبکه‌ی ابژه‌وار پیوسته‌ی مگاک. تلسکوپ فضایی هابل در مقام وارث حقیقی میراث درون‌واژگونی مدار کوپرنیکی زمین، ایده‌ی پاییدن و رصد کردن را به مداری برد که در آن نور توسط جو زمین نه فیلتر و نه تحریف می‌شود. باین حال، ورود قریب‌الوقوع تلسکوپ‌های فضایی نسل دوم به سرپرستی تلسکوپ فضایی جیمز وب (JWST)، گستره‌ی دانش بشری و فرود تلسکوپی آن به درون مگاک را بیش از پیش افزایش می‌دهد. استقرار JWST در دومین نقطه‌ی لاگرانژ خورشید-زمین، آن هم در خارج از مدار خود زمین، ایده‌ی ریشه‌برکنی کوپرنیکی زمین به نفع مگاک را چندین مرحله جلوتر می‌برد. [در این وضعیت] نه تنها گستره‌ی زمینی روشنایی بخشی به نفع یک روشنایی بخشی مداری رها می‌شود-امری که در واقع در راستای انقلاب کوپرنیکی است- که حتی مدار زمین و گستره خورشیدی نور هم به نفع یک گستره‌ی نوری جهانی‌تر و بسیار عمیق‌تر از آنچه شبکه‌ی ابژه‌های کیهان‌شناختی را روشن می‌کند، کنار گذاشته می‌شود. [در واقع] هم نور مرئی به عنوان گستره‌ای از نور کاملاً هم‌نوا با ظرفیت‌های بیولوژیکی ارگانسیم‌های زمینی و هم نور خورشید به عنوان مفهومی از نور که کاملاً در محدوده‌ی حیات زمینی ریشه دوانده، محیطی موضعی خلق کرده‌اند که برای مدت‌های طولانی به اشتباه همچون یک چشم‌انداز جهانی مناسب برای بینش و ذهنیت جهانی قلمداد می‌شد. JWST با تغییر تأکید خود بر نور فرو سرخ [وابسته به اشعه‌ی مادون قرمز] در فاصله‌ی 930000 مایلی از زمین-آنجا که این تلسکوپ در پس‌زمینه‌ای با حداقل تابش گرما در یکی از سردترین محیط‌های ممکن شناور خواهد بود- قادر خواهد بود تشعشعات فروسرخ را که از میان توده‌ی انبوهی از گرد و غبار رد می‌شوند و توسط کم‌نورترین ابژه‌ها ساطع می‌گردند، و به مراحل اولیه‌ی [تشکیل] جهان خیره می‌شوند، تشخیص دهد. با انجام این کار، تلسکوپ آینده پیوستار زمین‌کیهانی را منور خواهد ساخت که سرآغاز جهان را به افق‌های کهکشانی، ستاره‌ای و سیاره‌ای وصل می‌کند.

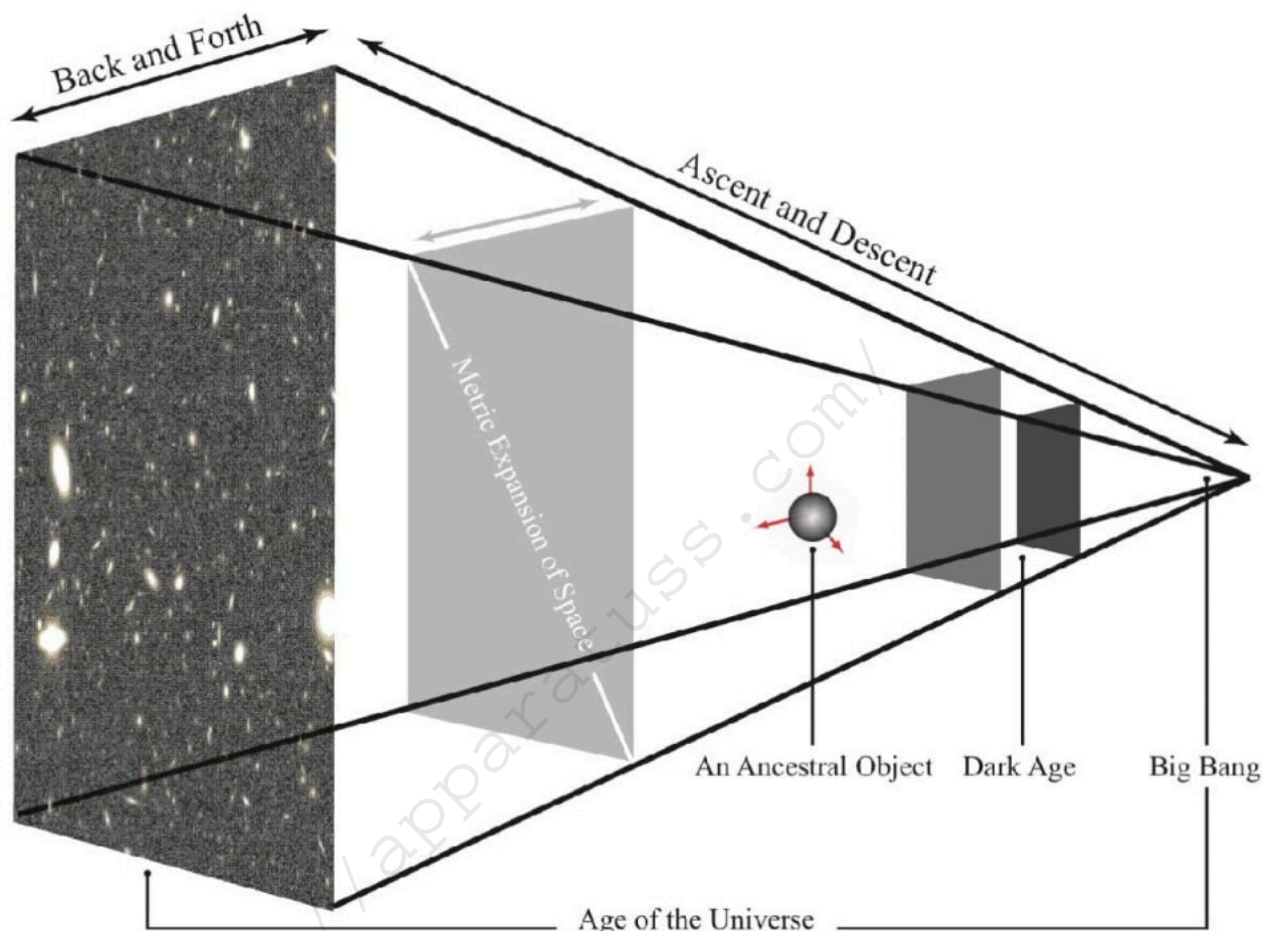
تلسکوپ فضایی جیمز وب و ابژه‌های پس خورشید: (که) برودتی شده کنترل و تکه چند اصلی‌ی آینه یک شامل JWST دمای عملیاتی‌اش زیر 50 کلوین است) با مساحت سرجمع 25 متر مربع، به دور دومین نقطه‌ی لاگرانژ زمین-خورشید خواهد چرخید. در ژستی بصری و استعاری، JWST با خورشید رو در رو نخواهد شد و از تابش آن، ماه و زمین محافظت خواهد شد. این تلسکوپ چنان طراحی شده تا عمدتاً با نور فروسرخ کار کند تا نور نامرئی (تلسکوپ هابل). استحفاظ از تلسکوپ در برابر تشعشعات خورشیدی و زمینی و همچنین کنترل برودتی دمای آینه، JWST را قادر می‌سازد تا محدوده‌های نزدیک و میانی طیف مادون قرمز (فروسرخ) نور را با حداقل تحریف تشخیص دهد. [نور] فروسرخ به عنوان یک طیف نوری فرکانس پایین که در نمودار بعد از رنگ سرخ در امواج مرئی-که کم‌ترین شکست را نسبت به دیگر رنگ‌ها دارد- قرار گرفته، انتقال‌های جهانی-موضعی ابژه‌ها در جهانی را منور می‌سازد که از سرآغاز در حال گسترش بوده است. از آنجایی که نور ابژه‌ها حین حرکت در یک فضای در حال انبساط کش می‌آید، هر چه ابژه بیشتر در زمان بماند (ابژه‌ای که مشخصاً در این مورد مربوط است به مراحل اولیه‌ی تشکیل جهان و اکنون مرده، منقرض شده یا در فضای باز تحلیل رفته) بیشتر طول موج نور آن به سمت رنگ سرخ کشیده می‌شود. پس، انتقال‌های جهانی-موضعی ابژه‌ها از طریق تشعشعات الکترومغناطیسی یا نور یک جهان در حال انبساط، همیشه به انتهای سرخ طیف گرایش دارد، چراکه ابژه‌های مورد مطالعه بیشتر به عقب برمی‌گردند. این تغییر جهت به سمت انتهای سرخ طیف (طول موج فرو سرخ) برای ابژه‌های زمان نیایی به عنوان سرخ‌گرایی [11] کیهان‌شناختی [12] شناخته می‌شود: [یعنی] هر چه ابژه بیشتر در زمان بماند، نور آن

بیشتر از قبل در حین انبساط پرشتاب فضا کشیده می‌شود، [و به این دلیل] ابژه سرخ‌تر می‌گردد.



شکل 2: سرخ‌گرایی و آبی‌گرایی

بر این اساس، سرخ‌گرایی کیهان‌شناختی، تصور جهانی از ابژه‌ها را به‌عنوان چیزی مستقل از زمانی که سوژه را با ابژه هم‌گام می‌کند، منور می‌سازد. JWST در وهله‌ی اول جهان را در پرتو این هم‌زمانی ابژه‌ای می‌بیند که گستره‌ی مغاک را به‌عنوان شبکه‌ای همیشه در حال انبساط از اطلاعات و ابژه‌ها به پیش می‌برد. در حالی که تلسکوپ فضایی هابل سیستم مدرن دانش را بر روی معانی و پیامدهای جهانی در حال انبساط گشود، JWST خاصاً برای کار کردن در درون جهان در حال انبساط و در توافق با آن طراحی شده که رد آن مرزها به طرز پرشتاب در فضای باز در هم می‌شکنند. پس، برای JWST، مغاکی بودن [13] نه یک نتیجه است و نه یک هدف، بلکه محیطی است واقعی برای عمل دانش و نزدیک شدن به فهم جهانی از ابژه‌ی ضمنی در گستره‌ی جهانشمول نور. از آنجایی که JWST اساساً برای دیدن جهان به واسطه‌ی سرخ‌گرایی کیهان‌شناختی - یا نور جهان در حال انبساط - بهینه‌سازی شده، قادر است فهم جهانی از ابژه را بر حسب فاصله‌ای غیرناچیز و مغاکی (بسیار عمیق) از سوژه منور سازد، فاصله‌ای خارج از دسترس که به بهترین شکل به‌عنوان در زمانی ابژه درک می‌شود. هم‌زمانی یا فاصله‌ی خارج از دسترس ابژه‌ناسازگار با گاه‌شناسی سوژه‌ای اندیشنده / بیننده، بیانگر هویت مغاک به‌عنوان هر آن چیزی است که فرود سیستماتیک دانش قلمداد می‌گردد. استراتژی شهودی JWST بر خلاف آنکه مانعی در تنش موجود در سیستم عصبی باشد، از یک نمایه‌ی امر خارجی که مربوط به یک تنش جهانشمول ناشی از هم‌زمانی ابژه است، ناشی می‌شود، این استراتژی را می‌توان به راحتی در بازنویسی کیهان‌شناختی تروما تشخیص داد: تلسکوپ فضایی از طریق ترکیب کردن رد پایش، یعنی نوری که در سرتاسر تارو پود فضا کشیده شده، به فهم جهانشمول ابژه‌ی در زمان یا منبع تروما نزدیک می‌شود. به عبارت دیگر، جدیدی فراتر از این که از پیش JWST گرداند برمی‌نماید نیایی ابژه‌ی از تصویری به را سرخ فرو نوری زمانی در فضایی پای رد JWST از فن آوری بشری باشد، به‌عنوان یک ابژه‌ی دانش، یک «رانه» جدید (نه صرفاً به معنای انگیزش یا کشش درونی [14] که یک ابزار) برای پیوند زدن ترومای ابژه و تغییر شکل عمارت پلاستیکی دانش در امتداد خط مشاهده‌ی آن است.



شکل 3: روشنگری تلسکوپي: انبساط فضا و در زمانی ابژه (یا ترومای فضا زمان) رویکرد امر تلسکوپي دانش (جهانی) را مشروط می سازد.

JWST، یک استراتژی تکمیل شده برای نزدیک شدن به ترومای ابژه: حقیقت مزمن ابژه خارج از زمانی است که سوژه در آن می اندیشد، می بیند و بازتاب می دهد. در زمانی ابژه، همان ترومای ابژه برای سوژه بیننده یا اندیشنده است. پس، ابژه ی در زمانی منبع تنشی ناالزام آور و نامفید است که نه می توان کاملاً بر آن غلبه کرد و نه می توان آن را از سوژه خلاصی بخشید، با وجود این [آن] تنشی است که کل آپاراتوس تحلیلی- ترکیبی دانش و سوژه حول آن شکل گرفته و می چرخد. در همین راستا، سوژه به طور پیوسته رد پای تروما را به منظور نزدیک شدن تلویحی به منبع بیرونی تروما می تجرید، در واقع می توان ادعا کرد که سیستم دانش چیزی جز پیچ و خم یا مسیریابی غیرمستقیم از حقیقت در زمان ابژه نیست. اگر دانش سیستمی است که بر اساس اش ترومای ابژه ساخته شده و توسط آن هدایت می شود، پس آنگاه هدف اجباری دانش این است که ابژه های شخصی خودش را تولید کند تا به واسطه ی آن ها بتواند بر تنش این تروما فائق آید. تلسکوپ به عنوان ابژه ای که توسط سیستم دانش و به ترتیب، تصور، طراحی و سرشته می شود، بر اثر ترومای ابژه ی ساکن در آن سیستم، نیروی تروماتیک ابژه را بر بینش ذهنی تحمیل می کند. یا در واقع به سادگی، دید مشاهده کننده را مطابق با ترومای ابژه به مثابه یک حقیقت در زمانی شکل می دهد، یا به طور دقیق تر، عینیت می بخشد. ابزار و ادوات علمی را - که در این مورد مشخص JWST است - فقط می توان در قالب سلسله مراتبی تودرتو از ابژه ها بررسی کرد: این ابژه ای است که توسط تنش های ناشی از ترومای ابژه در درون سیستم دانش تجسم می یابد. به طور خلاصه، ابزار و ادوات علمی اضطراراً رد و نشانی از ابژه ی معطوف به سیستم دانش دارند که برای مذاقه ی بیشتر در باب حقیقت در زمانی ابژه

کارآمد است. اگر نظریه‌ی فروید-فرنتزی تروما را - که بر اساس آن یک پیوستار کیهانی جدید کهکشان را به مغز متصل می‌کند- از تنش درون سیستم عصبی معلول نمایه‌ای بیرونی به تنشی جهانی معلول در زمانی ابژه بسط دهیم، آنگاه به راحتی قادر خواهیم بود تا استراتژی شهودی JWST در بازنویسی کیهانی تروما را ببینیم: تلسکوپ فضایی به واسطه‌ی ترکیب کردن رد پای آن؛ یعنی نوری که در سرتاسر تار و پود فضا کشیده شده، به فهم جهانشمول ابژه‌ی در زمانی یا منبع تروما نزدیک می‌شود. به عبارت دیگر، JWST رد پای فضایی در زمانی یا نور فرو سرخ را به تصویری از ابژه‌ی نیایی برمی‌گرداند. [در واقع] JWST بیش از اینکه فراز جدیدی از فن‌آوری بشری باشد، به عنوان یک ابژه‌ی دانش، یک «رانه»‌ی جدید (نه صرفاً به معنای انگیزش یا کشش درونی که یک ابزار) در خدمت به انقیاد در آوردن ترومای ابژه است - یعنی اینکه در نهایت ما نباید جهان را در برابر سوژه ببینیم، بلکه باید سوژه را دخول جهان در خود بینداریم، تغییر شکل عمارت پلاستیکی دانش در امتداد خط مشاهده‌اش.

ترکیب‌پذیری تلسکوپی سوژه و ابژه، فراز و فرود، پیش و پس: حتی اگر تأثیر ضربه‌ی ابژه بر سیستم دانش نابودنکردنی است و اضطراب به نزدیک شدن به منبع تروما - حقیقت در زمان ابژه - سیر دانش را تشکیل می‌دهد، دورنمای فعال‌سازی مجدد معرفت‌شناختی و تشدید وضعیت هستی‌شناختی دانش، یک امتیاز یا امر انجام‌شده نیست. تحقق JWST به عنوان یک ابژه‌ی آینده که به واسطه‌ی آن دانش شالوده‌ی هستی‌شناختی خودش را به یک طرح مسیریابی معرفت‌شناختی یا اودیسه‌ی عقلانی برای فرود در مغاک برمی‌گرداند، پیش از هر چیز به یک کفیل ذهنی بستگی دارد. وظیفه‌ی این کفیل ذهنی تعیین حدود مرزها و وضعیت‌های موضعی و جداسازی سوژه از ابژه به منظور شناسایی ضرورت‌های موضعی و در هم انداختن معقولانه‌ی آن‌ها است. وضع متزلزل فعلی JWST به عنوان ابژه‌ای که به سیاهچاله‌ی مالی / محاسباتی تبدیل شده و فضاها و برنامه‌های تحقیقاتی دیگر را می‌بلعد، مستلزم بازگشت ذهنی به وضعیت‌هایی موضعی است که بیشتر با افق معرفتی دانش همخوانی دارند تا شالوده‌ی هستی‌شناختی آن. از -نظرگاهی موضعی، JWST به عنوان یک ابژه‌ی محتمل الوقوع، یک پیش‌افکنی از اولویت‌های اقتصادی و اجتماعی فرهنگی جهان است که خودشان به واسطه‌ی وضع معرفت‌شناختی کنونی ایجاد شده توسط تکامل تاریخی سنجی از سوژه که ما خودمان را همچون آن می‌پنداریم، و جهانی که با آن قرین‌اش می‌دانیم، بارور شده و ثمر داده‌اند. به طور خلاصه، این اولویت‌ها نتایج چگونگی درک ما از خود و دنیایی است که در آن زندگی می‌کنیم. تنها یک ذهنیت جهانشمول که مصمم است با مذاکره‌ی مجدد درباره‌ی منظرهای معرفت‌شناختی موضعی که زیربنای چنین اولویت‌هایی است، اولویت‌های جهانی ویران شده توسط کوه بینی و خشونت را تعیین کند، قادر است تا ظرفیت عینی تلسکوپ آینده را ارزیابی، تعیین و در مقیاسی سرتاسری مشخص نماید. بازگشت به ضرورت‌های موضعی و تعهد به افق معرفت‌شناختی بازنمایی‌کننده‌ی سقوط ارتجاعی بر زمین خاکی نیست، بلکه نشان‌دهنده‌ی همزمان بودن سوژه‌ی جهان‌شمول با روشنگری تلسکوپی است: [آن] همچنین نشان‌دهنده‌ی اوج‌گیری امر میکروسکوپی و موضعی به ارتفاعی جهانی و ملموس شدن ضرورت‌ها، اولویت‌ها و مسائل موضعی نزد امر جهانی است. خلاصه این‌که: این فاصله‌ی خارج از دسترس، با واداشتن صعود و فرود، پس و پیش به در هم تنیدن یکپارچه‌ی اعماق مختلف یا پرتگاه‌های سرگیجه‌آور دانش عینی، بدل به محیطی می‌شود که ما قادریم بر رویش منبع و رانه‌ی دانش را به مثابه مجموعه‌ای از همه‌ی نظرگاه‌ها و تلاطمات بر روی ابژه ببینیم.

This text was originally published in *Savage Objects*, ed. Godofredo Pereira (Guimarães: 2012).

[1]

The National Aeronautics and Space Administration (NASA), About the Webb, Available at: .

informatic-objectal web [2]

incommensurable [3]

Non-trivial [4]

nontriviality [5]

Object-induced [6]

abyssality [7]

true-to-the-object [8]

[9] اگر چه navigation [در معنای عمومی ناوبری] از دو کلمه ی لاتین navis و agera به معنای حرکت دادن کشتی گرفته شده، اما معنای فعلی این واژه به راهبری وسیله ی کنش پذیری که قبلاً توسط یک موتور مجزا حرکت می کرد، محدود می گردد. باین حال این واژه می بایستی در دایره المعارف فضا کنشوری و اکتیوایی اصلی خود را بازیابد، چراکه دایره المعارف فضا بدنه ای از دانش است که به صورت تعاملی مدیریت و کنترل می شود، مجموعه ای که هرگز توسط نیروهای اسرارآمیز ساخته، تغییر و تکامل نمی یابد، بلکه توسط تلاطمات خالص بر روی ابژه است که ساخته می شود. [10] این تجهیزات ساده و ناآزموده ی عروج کردن و بالارفتن به طور مؤثر بازنمایی کننده ی تعریف مدرن «نظرگاه» به عنوان یک خط مسیریابی است که جهت ها را نشان می دهد و می تواند فراز و فرود بین امر موضعی و امر سراسری را از طریق مسیرهای مختلف «به ظاهر غیرممکن» و جهت های جایگزین نشان دهد. هر نظرگاه فضای هستی شناختی خود را «همچون یک مار که جلدش را حمل می کند، به دوش می گیرد.» (Ibid, Mazzola, 50)

[11] انتقال به سرخ یا سرخ گرایی (Redshift)، پدیده ای است که در آن نور گسیل شده از یک جرم (امواج مرئی، فرابنفش، پرتو ایکس، پرتو گاما و ...) به سمت طول موج قرمز در انتهای طیف می رود. یعنی نوری که توسط طیف سنج ثبت می شود طول موجی بلندتر و بسامدی کمتر از نور گسیل شده از منبع دارد. به طور مثال این پدیده هنگامی رخ می دهد که منبع تولید نور در حال دور شدن از بیننده باشد. مانند اثر دوپلر که در بسامد امواج صوتی تغییر ایجاد می کند. م.

cosmological redshift [12]

abyssality [13]

[14] نویسنده در اینجا عامدانه از واژه‌ی آلمانی Trieb به معنای انگیزش، کشش درونی و غریزه استفاده کرده است. م.

با سپاس از میلاد روشنی‌پایان که ترجمه‌ی نهایی را ویرایش کرد و با متن اصلی تطبیق داد.

مشخصات متن اصلی:

<https://tripleampersand.org/a-vertiginous-enlightenment/>